

بازپژوهی مجازات سبّ الامام علیه السلام*

احمد حاجی ده‌آبادی**
عباس نوری***

تاریخ تأیید: ۹۳/۰۲/۳۱

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۶/۰۲

۲۹

حقوق اسلامی / سال یازدهم / شماره ۴۰ / بهار ۱۳۹۳

چکیده

فقهای شیعه و سنی سبّ النبی صلی الله علیه و آله را مهدورالدم و مستحق قتل می‌دانند. بسیاری از فقهای شیعه سبّ پیامبران صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام و حضرت صدیقه طاهره (س) را نیز ملحق به سبّ النبی صلی الله علیه و آله می‌دانند. این مقاله تنها به واکاوی سبّ ائمه طاهرین علیهم السلام می‌پردازد و این مسئله را از دو زاویه (سب به خودی خود و سب به لحاظ عنوانی دیگر) مورد بررسی قرار می‌دهد. تأکید مقاله بر این است که جز در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام که قتل سبب ایشان جایز است و حتی ممکن است سبشان را به سبّ النبی صلی الله علیه و آله ملحق دانست، ادله ارائه شده مبنی بر جواز قتل سبّ الامام - بدون اینکه سب مصداق عنوانی دیگر باشد - نیازمند بررسی و تحقیق بیشتری است؛ گرچه از حیث عناوین دیگر، مسئله وضوح بیشتری دارد خصوصاً در مورد سبب امام علیه السلام که می‌توان او را مصداق ناصبی و جایزالقتل شمرد.

واژگان کلیدی: سبّ، سبّاب، توهین، ناصبی، مهدورالدم، افساد فی الارض، ارتداد.

* در نگارش این مقاله از مطالب درس خارج فقه استاد آیت الله ابوالقاسم علیدوست در سال تحصیلی ۱۳۹۱-۱۳۹۲ استفاده شایانی برده شده است.

** دانشیار پردیس فارابی دانشگاه تهران / نویسنده مسئول (adehabad@ut.ac.ir).

*** مدرس حوزه علمیه قم (abbasnour@gmail.com).

مقدمه

ارزش‌هایی که مورد حمایت کیفری قرار می‌گیرد متنوع است، همچون نفس و دین و نسب؛ در نتیجه قتل و ارتداد و زنا و... جرم است. از جمله ارزش‌های مورد حمایت، حیثیت اشخاص است. آدمی نه تنها جسم و جانش مورد حمایت کیفری است، حیثیت او نیز مورد حمایت است و در نتیجه توهین در معنای عام که شامل قذف، افترای عملی و قولی و هجو می‌باشد جرم تلقی می‌گردد.

بدیهی است هرچه شخصی که مورد توهین قرار گرفته است، از جایگاه والای سیاسی یا مذهبی برخوردار باشد، مجازاتی که برای توهین‌کننده در نظر گرفته می‌شود، بیشتر از مجازات توهین به اشخاص عادی است؛ چنان‌که در نظام حقوقی ایران توهین به اشخاص عادی مجازات شلاق تا ۷۴ ضربه و یا جریمه نقدی پنجاه هزار تا یک میلیون ریال را به دنبال دارد (ماده ۶۰۸ ق.م.ا. ۱۳۷۵)؛ اما مجازات توهین به یکی از رؤسای سه قوه یا معاونان رئیس جمهور یا کارکنان وزارتخانه‌ها و... در حال انجام وظیفه یا به سبب آن، حبس سه تا شش ماه یا شلاق تا ۷۴ ضربه و یا پنجاه هزار تا یک میلیون ریال جزای نقدی است (ماده ۶۰۹ ق.م.ا. ۱۳۷۵). این در حالی است که مجازات توهین به بنیانگذار جمهوری اسلامی و یا مقام معظم رهبری حبس از شش ماه تا دو سال می‌باشد (ماده ۵۱۴ ق.م.ا. ۱۳۷۵). نظام حقوقی اسلام هم از این قاعده مستثنی نیست؛ چنان‌که توهین به اشخاص اگر در قالب قذف (نسبت دادن زنا یا لواط به دیگری) باشد، حدّ هشتاد ضربه شلاق را به دنبال دارد و در غیر این صورت تعزیری دارد؛ اما اگر کسی به بالاترین شخصیت اسلامی یعنی پیامبر اعظم ﷺ توهین کند، اگر توهین در قالب سبّ باشد و بر آن سبّ‌النبی صدق کند، جرم او مستوجب حدّ اعدام است.

جالب اینجا است که این حکم (قتل سبّ‌النبی) از چنان شهرتی در میان فقهای شیعه و سنی برخوردار است که همه فقهای فریقین، سبّ‌النبی ﷺ را مهدورالدم * مطلق

* گرچه مشهور فقهای شیعه مرتکب جرمی که مستوجب اعدام است؛ مثل زانی به عنف و زانی محصنه را مهدورالدم مطلق می‌دانند اما برخی، اینها را مهدورالدم نسبی می‌دانند و خون او را تنها برای حاکم هدر می‌دانند (خویی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۸۲-۸۳). حال آنچه مطمح نظر است اینکه،

دانسته است (برای دیدن نظرات برخی علمای اهل سنت ر.ک: نووی، ۱۳۷۸، ج ۱۹، ص ۴۲۶ - ۴۲۷ / ابن نجیم المصری؛ [بی تا]، ج ۱۳، ص ۴۹۶ / عبدری، ۱۳۹۸، ص ۷۱-۷۲) و حتی برخی قتل او را برای شنونده سبّ جایز می‌دانند، بدون اینکه نیاز به ترفع و شکایت به حاکم باشد (عاملی، [بی تا]، ج ۲، ص ۳۷۰) و حتی برخی فقها گاه قتل سبّ را بر مستمع آن واجب می‌دانند، بدون اینکه نیاز به ترفع به حاکم باشد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲، ص ۴۰۶-۴۰۷). برخی روایات نیز همچون معتبره علی بن جعفر بر این مطلب دلالت می‌کند (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۸، ص ۲۱۲). همه این مطالب از حساسیت فوق‌العاده نظام کیفری اسلام به تعرض به حیثیت پیامبر ﷺ حکایت دارد.

موضوعی که در اینجا مطرح است اینکه، آیا حکم قتل سب‌النبی ﷺ از اختصاصات پیامبر اعظم ﷺ است یا برای دیگر شخصیت‌های بزرگ الهی و اسلامی نیز ثابت است؟ در صورتی که پاسخ مثبت باشد، این شخصیت‌ها کدامند؟

بسیاری از فقهای شیعه توهین به انبیا و ائمه طهارت و حضرت زهر(س) را نیز مشمول این حکم می‌دانند (عاملی، [بی تا]، ج ۲، ص ۳۷۰ / حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱۴، ص ۴۵۳ / طباطبایی، ۱۴۱۲، ج ۱۶، ص ۵۶). گرچه برخی فقهای معاصر سب سایر انبیا را به سب‌النبی ملحق ندانسته‌اند (گنجینه استفتائات قضایی، کد سوال ۱۸۰).

قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ و ۱۳۷۵، در کتاب حدود (مصوب ۱۳۷۰) سب‌النبی ﷺ را به‌عنوان یکی از جرایم حدی محسوب نمی‌کرد؛ اما در بخش تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده (مصوب ۱۳۷۵) در عبارتی که خالی از ابهام نبود مقرر می‌داشت:

ماده ۵۱۳. هرکس به مقدسات اسلام یا هر یک از انبیا عظام یا ائمه طاهرين ﷺ یا حضرت صدیقه طاهره (س) اهانت نماید، اگر مشمول حکم سب‌النبی ﷺ باشد اعدام می‌شود و در غیر این صورت به حبس از یک تا پنج سال محکوم خواهد شد.

ماده فوق، برای اهانت به انبیا عظام و... اگر مشمول حکم سب‌النبی باشد، مجازات اعدام را در نظر گرفته؛ اما اینکه چگونه ممکن است اهانت، مشمول حکم سب‌النبی باشد، آن را روشن نکرده است؛ در حالی که قانون مجازات اسلامی

سب‌النبی ﷺ را همه فقها حتی گروه اخیر، مهدورالدم مطلق می‌دانند (برای نمونه: همان، ص ۱۰۱).

۱۳۹۲ در این زمینه بسیار شفاف عمل نموده؛ زیرا اولاً سبّ‌النبی را به عنوان یکی از حدود برشمرده، ثانیاً فصلی خاص را که حاوی دو ماده است به بحث سبّ، اختصاص داده در ماده ۲۶۲ مقرر می‌دارد:

ماده ۲۶۲. هرکس پیامبر اعظم ﷺ و یا هریک از انبیای عظام الهی را دشنام دهد یا قذف کند سبّ‌النبی است و به اعدام محکوم می‌شود.
تبصره - قذف هریک از ائمه معصومین ﷺ و یا حضرت فاطمه زهرا(س) یا دشنام به ایشان در حکم سبّ‌النبی است.

در ماده ۲۶۳ نیز مقرر می‌دارد:

ماده ۲۶۳. هرگاه متهم به سب، ادعا نماید که اظهارات وی از روی اکراه، غفلت، سهو یا در حالت مستی یا غضب یا سبق لسان یا بدون توجه به معانی کلمات و یا نقل قول از دیگری بوده است سبّ‌النبی محسوب نمی‌شود.
تبصره - هرگاه سب در حالت مستی یا غضب یا به نقل از دیگری باشد و صدق اهانت کند موجب تعزیر تا هفتاد و چهار ضربه شلاق است.

این مقاله به بررسی حکم سبّ‌الامام ﷺ می‌پردازد و در تسری حکم سبّ پیامبر اعظم ﷺ به سایر شخصیت‌های برجسته الهی و اسلامی تنها به بررسی ادله‌ای که سبّ امام ﷺ را همانند سبّ پیامبر ﷺ مستوجب اعدام می‌داند، می‌پردازد.

پیش از ورود به اصل بحث تذکر پنج نکته ضروری است:

نکته اول: مقصود از امام ﷺ در این بحث، خلفای بر حق پیامبر اعظم ﷺ، یعنی ائمه دوازده‌گانه می‌باشد که از حضرت علی ﷺ شروع و به حضرت مهدی قائم آل محمد ﷺ خاتمه پیدا می‌کند؛ به تعبیر دیگر مقصود دوازده امامی هستند که شیعیان دوازده امامی به امامت آنان اعتقاد دارند و در جای خود ادله مستحکمی بر این مطلب اقامه کرده‌اند.

نکته دوم: اینکه سبّ چیست و به چه محقق می‌شود، خود مجال دیگری را می‌طلبد. سؤالاتی در این رابطه مطرح است:

- آیا سبّ تنها با قول صورت می‌گیرد یا با فعل هم محقق می‌شود؟

- آیا با ترک فعل هم سبّ محقق می‌شود؟

- رابطه سبّ و اهانت چیست؟

- آیا در سبّ، قصد اهانت شرط است یا صرف اینکه سخنی یا کاری باعث اهانت

به دیگری شود کافی است؟

به هر حال اینکه سب چیست، خود مقاله مستقلی را می‌طلبد، به خصوص اینکه برای سب‌النبی مجازات اعدام در نظر گرفته شده است. شاید بتوان گفت از اینکه ماده ۲۶۲ ق.م.ا. ۱۳۹۲ برای سب، واژه «دشنام یا قذف» را به کار برده، می‌توان فهمید که سب‌النبی، توهین شدید است و رابطه توهین و سب در مصداق، رابطه عموم و خصوص مطلق است.* گفتنی است سب در مفهوم عربی معنایی وسیع‌تر از فحش در مفهوم فارسی دارد.

نکته سوم: مقتضای اصل: طبیعی است در این مسئله کسانی که سب امام را به سب‌النبی ملحق می‌دانند و آن را مستوجب قتل می‌دانند، باید دلیل اقامه کنند. نتیجه آن می‌شود که اگر در دلالت این ادله خدشه‌ای باشد، سب‌الامام مستوجب قتل نخواهد بود، گرچه عملی بسیار زشت و شنیع است و موجب تعزیر شدید خواهد بود. این به آن جهت است که اگر شک کنیم آیا جان سب‌الامام هدر می‌باشد یا خیر اصل عدم در اینجا حاکم است. برای این اصل می‌توان تفاسیر متعددی ارائه کرد، همچون اصل عدم ولایت بر جان دیگری، استصحاب حقن دم سب‌الامام و... نتیجه آنکه برای عدم قتل سب‌الامام نیاز به اقامه دلیلی نیست و صرف تشکیک و ایراد به ادله قتل سب‌الامام کفایت می‌کند.

* در لغت، برخی «سب» را به معنای مطلق دشنام دانسته‌اند: السب: الشتم (طالقانی اصفهانی، ۱۴۱۴، ج ۸، ص ۲۵۴) و برخی به معنای دشنام دردناک: السب: الشتم الوجیع (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۳۹۱). در مفتاح‌الکرامه از آن تعبیر شده به توصیف چیزی با عباراتی که موجب تحقیر و تنقیص است؛ لذا هرآنچه موجب اذیت است، داخل سب است مثل نسبت زنا و لواط و توصیف به حقیر، فرومایه، سگ، کافر، مرتد و سرزنش به برخی بلاهای الهی؛ مثل جذامی و پیسی (حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱۲، ص ۲۲۲). بسیاری از فقها تصریح دارند که قصد اهانت در سب عرفاً معتبر است (انصاری دزفولی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۵۵ و خوبی، [بی تا]، ج ۱، ص ۲۸۰). صاحب‌جوهر سب را اعم از لعن و قذف و تحقیر و فحش و طعن؛ لکن مشروط به قصد اهانت می‌داند: «السب والشتم بمعنی واحد یعم اللعن والظعن والقذف والفحش والتصغیر والتحقیر ونحوها مع قصد الإنشاء» (نجفی، ۱۴۱۰، ص ۵۵). برخی عباراتی مانند کدام دین و کدام قرآن و همه اینها دروغ است و ... را سب ندانسته‌اند (ر.ک: گنجینه استفتانات قضایی، کد سؤال ۴۲۱۲). البته در ادامه و در متن مقاله، روایت علی بن‌حدید از امام موسی بن‌جعفر نقل می‌شود که در آن معنای وسیعی برای سب ذکر شده است و انکار ولایت حضرت سب به شمار رفته است (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸، ص ۲۱۷)، گرچه روایت از حیث سند ضعیف است. به هر حال اینکه سب چیست، خود نوشتار مستقلی را می‌طلبد (برای مطالعه بیشتر ر.ک: فتحی، ۱۳۹۳، ص ۱۳۸-۱۴۱).

نکته چهارم: از آنجا که در هر جرم عمدی، علم به موضوع شرط است، بحث در جایی است که سب، شخص امام علیه السلام را به‌عنوان امام علیه السلام می‌شناسد، گرچه به او اعتقاد ندارد؛ یعنی می‌داند او امام و از خاندان نبوت است و در عقیده شیعیان امام می‌باشد؛ در نتیجه جهل به مفهوم عذر دافع حد است، چه جهل تقصیری چه غیر آن. گرچه در جهل تقصیری، عاصی به شمار می‌رود. خطا و نسیان هم ملحق به جهل است.

نکته پنجم: گرچه مستفاد از برخی روایات و متون فقهی آن است که در قتل سب‌النبی صلی الله علیه و آله و کسی که به سبب ارتکاب سب، قتلش واجب است نیاز به رجوع به امام علیه السلام و حجت الهی برای استیذان نیست؛ لکن مفاسدی که بر این امر مترتب است - همچون وهن اسلام و شیعه و مسلمین و اینکه این عمل باعث تنفیر مردم از دین و مسلمین می‌شود - به مراتب بیشتر از مصلحتی است که در قتل چنین فردی نهفته است و در نتیجه لازم است برای کشتن سب، از کسی که حق اذن دارد، استیذان صورت گیرد (برای مطالعه بیشتر ر.ک: شاکری و غلام‌نژاد، ۱۳۹۰، ص ۹۹-۱۱۵).

سیر مطالب این نوشتار در ابتدا بر اساس ادله‌ای است که بر وجوب قتل سب‌الامام علیه السلام بدون در نظر گرفتن عناوین دیگر ارائه شده است (۱) می‌باشد که مهم‌ترین آنها روایات (۱-۱) است، سپس به «مساوات‌انگاری حضرات معصومین علیهم السلام» (۱-۲) پرداخته، پس از آن به اجماع (۱-۳) و عدم قول به فصل (۱-۴) می‌پردازیم. در قسمت (۲) به بررسی سب امام علیه السلام به لحاظ صدق عنوان یا عناوین دیگر می‌پردازیم. عناوینی چون نصب (۲-۱) و ارتداد (۲-۲) و افساد فی الارض (۲-۳) و حمله بر دین و مذهب (۲-۴).

۱. حکم سب امام علیه السلام بما هو سب

۱-۱. روایات

مهم‌ترین دلیلی که در اینجا مطرح شده است، روایات است که به دو دسته تقسیم می‌شوند: روایاتی که فقط در مورد قتل سب‌الامیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشند (۱-۱) و روایاتی که اطلاق داشته است، شامل همه ائمه معصومین علیهم السلام می‌شوند (۱-۲). ضمن اشاره به

یکایک این روایات و نقد و بررسی سندی و دلالتی آنها، در انتهای این قسمت، به روایات معارض (۱-۳-۱) نیز اشاره کرده و نتیجه‌گیری می‌نماییم.

۱-۱-۱. روایات قتل سبّ امیرالمؤمنین

در برخی روایات برای سبّ امیرالمؤمنین علی، مجازات قتل پیش‌بینی شده است. ممکن است سؤال شود که به فرض آنکه بتوان از این روایات، قتل سبّ امام علی را استفاده کرد، چگونه می‌توان از آنها برای قتل سبّ سایر ائمه بهره جست؟ پاسخ آنکه بر مبنای مساوات‌انگاری حضرات معصومین چنین امری ممکن است. امری که در ادامه مقاله و در دلیل دوم به آن خواهیم پرداخت.

۱-۱-۱-۱. معتبره هشام بن سالم

هشام بن سالم می‌گوید: به امام صادق عرض کردم نظر شما درباره شخصی که سبّ علی می‌باشد چیست؟ حضرت فرمود: سوگند به خدا خوش مباح است، مگر اینکه خون بی‌گناهی در خطر باشد... (طوسی، ۱۴۰۷، (ب)، ج ۱۰، ص ۸۶).

روایت از حیث سند، معتبره است، اما از حیث دلالت دو مسئله قابل تأمل است، یکی دلالت روایت بر وجوب قتل سبّ و دیگری مفهوم‌شناسی کلمه «سبّ» از این جهت که در روایت واژه سبّ به کار رفته که صیغه مبالغه است و تنها بر آن دلالت می‌کند که بسیار سب‌کننده امیرالمؤمنین مهدورالدم است؛ اما پیرامون مسئله اول یعنی کیفیت دلالت تعبیر امام «حلال‌الدم» بر وجوب قتل، اشکالی که مطرح است اینکه، روایت، خون سبّ امیرالمؤمنین را حلال می‌کند؛ ولی قتل او را واجب نمی‌داند، درحالی‌که بحث این است که آیا همان‌گونه که سبّ‌النبی واجب‌القتل است، سبّ امام هم واجب‌القتل است؟

در پاسخ باید گفت: برخی عناوین اگر از تحت حرمت خارج شوند به طور طبیعی تحت حکم وجوب داخل می‌شوند، بدون اینکه محکوم به جواز بشوند؛ مثل عنوان قتل، که اگر شارع حرمت آن را برداشت، معنایش وجوب قتل است، و یک حالت بینابین ندارد؛ مثلاً مسلمانی که خودش محترم بود و قتلش حرام، وقتی به خاطر سبّ رسول خدا قتلش جایز می‌شود، باید مصلحت ملزمه‌ای برای قتل او حادث شده

باشد تا مفسده قبلی حرمت قتل را کنار بزند، حال که مصلحت لازم‌التحصیل پیدا شد، وجوب می‌آید.* این‌گونه موارد مانند جایی است که بگویند: ورود به حریم خصوصی مردم جایز نیست، مگر اینکه امنیت کشور در خطر باشد. در این صورت نمی‌توانیم بگوییم ورود جایز است؛ چه اینکه ورود به حریم خصوصی مردم یا حرام است یا واجب. لذا در بحث‌های حکومتی عموماً با واجب و حرام سر و کار داریم و جواز خیلی کم است. در لسان فقها نیز شواهدی بر این مطلب وجود دارد و به حدی این مسئله نزد آنان روشن است که در این‌گونه امور، حلیت دم و اباحه آن و جواز قتل را کنایه از وجوب قتل می‌آورند. برای نمونه؛ می‌دانیم که سب‌النبی ﷺ واجب‌القتل است، در عین حال برخی فقها از این مطلب به اباحه قتل تعبیر کرده‌اند و در کلام برخی فقها، قراینی است که منظور از اباحه، وجوب است. مرحوم صدوق در هدایه می‌نویسد: «ومن سب رسول الله صلی الله علیه و آله ... فقد حلّ دمه من ساعته» (قمی، ۱۴۱۸، ص ۲۹۵). مرحوم محقق حلی در شرائع و مختصر النافع می‌نویسد: «من سب النبي ﷺ جاز لسامعه قتله» (حلی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۵۴)، «یقتل من سب النبي ﷺ و کذا من سب أحد الأئمة ﷺ». و یحل دمه لکل سامع إذا أمن» (حلی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۲۲۱)، مرحوم سبزواری در مهذب الاحکام می‌نویسد: «و أما الساب لهم ﷺ فلا إشکال فی اباحه دمه» (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۳۹۰). اما صاحب جواهر می‌نویسد: «من سب النبي ﷺ جاز لسامعه بل وجب قتله بلاخلاف اجده فیه (نجفی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۳۲). در مبانی تحریرالوسیله هم، چنین آمده است: «و حیث إنه لا شبهة فی أنّ حلیة دمه «ساب امیرالمؤمنین ﷺ» مجازة له علی عمله و معصيته المعادلة للكفر فهو من قبیل حدود الله لا یجوز تعطیلها» (قمی، [بی‌تا]، ص ۵۰۲). مشاهده می‌شود که

* البته این در غیر مواردی است که جواز قتل به‌عنوان حق، تشریح شده باشد؛ مثلاً در دفاع مشروع، مدافع حق دارد در صورت وجود شرایط دفاع مشروع، متجاوز را بکشد. حال اگر مدافع بتواند فرار کند، آیا باز مکلف است دفاع کند و متجاوز را بکشد؟ پاسخ این است که او می‌تواند بکشد و می‌تواند نکشد و فرار کند. در اینجا جواز قتل دیگری به‌عنوان حق تشریح شده در حالی که آنچه در متن آمده، درباره جواز قتل به‌عنوان حد و حکم است و آن هم در مواردی که گزینه دیگری در بین نباشد که مرادف با وجوب قتل است. بنابراین، اینکه حاکم می‌تواند مقر به حد زنای مستوجب اعدام را که بعد از اقرار توبه کرده است، عفو کند یا حد قتل را بر او جاری کند نیز، نقض مطلب موجود در متن نیست.

نویسنده اخیر، از یک سو قتل سبب/امیرالمؤمنین^ع را حلال می‌داند و از سوی دیگر آن را از قبیل حدود می‌داند که تعطیل آن جایز نیست؛ یعنی فوراً باید اجرا شود و این چیزی جز وجوب نیست.

مؤید این مطلب روایت معتبره دابودبن فرقد است که درباره ناصب هم، واژه حلال الدم را به کار برده و هم واژه فاعل که امر است و دلالت بر وجوب می‌کند.*
 اما مسئله دوم یعنی مفهوم‌شناسی واژه «سبب» فیومی در مصباح می‌گوید: سَبَبٌ فَهُوَ (سَبَابٌ) (فیومی، [بی تا]، ج ۲، ص ۲۶۲) و ابن منظور در لسان می‌گوید: السیف یسمى سَبَابَ العَرَابِ لِأَنَّهُ يَقْطَعُهَا (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۴۵۵). طبق کلام فیومی و ابن منظور سَبَاب همان اسم فاعل است و با سبب مترادف می‌باشد نه اینکه بر مبالغه دلالت داشته باشد و شاهد این ترادف هم، حدیثی است که از اوصاف پیامبر^ص سَبَاب نبودن را ذکر می‌کند،* چه اینکه روایت نمی‌خواهد بگوید پیامبر^ص خیلی سبب نمی‌کرده، بلکه می‌خواهد بگوید اصلاً سبب نمی‌کرده است. پس صیغه مبالغه گاه در معنای اسم فاعل به کار می‌رود؛ و لکن چنانچه شک کنیم آیا در جایی صیغه مبالغه در معنای مبالغه به کار رفته یا به معنای اسم فاعل است، بر تعیین این معنا (اسم فاعل) دلیل می‌خواهیم و صرف احتمال کفایت نمی‌کند و در نتیجه باید به قدر متیقن که همان صیغه مبالغه است بسنده کنیم و در نتیجه در محل بحث باید بگوییم: حکم قتل، یقیناً برای سَبَاب به معنای مبالغه ثابت است. علاوه بر اینکه در روایت محل گفتگو، سَبَاب با علامت «ة» آمده است که خود نشان مبالغه است و جای شک و تردیدی باقی نمی‌گذارد.

۱-۱-۱-۲. روایت عبدالله بن سلیمان العامری

به امام صادق^ع عرض کردم نظر شما درباره کسی که شنیدم شتم علی^ع می‌کند و از او تبری می‌جوید چیست؟ حضرت فرمودند: وَاللَّهِ حَلَالُ الدَّمِ، ولی جان هزار نفر از آنان با جان یک نفر از شما برابری نمی‌کند، رهائش کن و متعرض او نشو، مگر اینکه مطمئن باشی جانت در معرض خطر نیست (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱۴، ص ۲۷۱).

* قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ مَا تَقُولُ فِي قَتْلِ النَّاصِبِ - فَقَالَ حَلَالُ الدَّمِ وَ لَكِنِّي أَتَقَى عَلَيْكَ ... فَأَفْعَلُ (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸، ص ۲۱۷).

** لا سبَاب و لا مترن بالفحش و لا قول الخناء (طریحی، ۱۴۱۶، ج ۶، ص ۲۵۸).

این روایت درباره سَاب است و نه سَبَاب و دلالت آن به همان بیانی که در حدیث قبلی گذشت بر وجوب قتل سَاب / امیر المؤمنین علیه السلام روشن است؛ ولیکن روایت به خاطر مجهول بودن سلیمان عامری ضعیف است. لذا در این مقام که از قبیل بحث قتل است، هیچ کارایی ندارد، مگر اینکه عمل مشهور مستند به این روایت باشد، که در این صورت بر مبنای جبران ضعف سند به وسیله عمل مشهور، ضعف سند آن جبران می شود و لکن اثبات عمل مشهور بدان خیلی مشکل است.

۳-۱-۱-۱. روایت عمار سجستانی

عبدالله بن نجاشی در مجلسی که عمار هم حاضر بود به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من سیزده نفر از خوارج را به قتل رسانده ام، همه آنها از علی بن ابیطالب علیه السلام تبری می جستند، حکم مسئله را از عبدالله بن حسن پرسیدم ولی جوابی برای گفتن نداشت، کار من نزد او غیر عادی بود، لذا گفت: تو در دنیا و آخرت بازخواست می شوی، امام صادق علیه السلام فرمودند: ای ابابحیر آنان را چگونه به قتل رساندی؟ عرض کرد: با نردبان از بام منزل برخی از آنها بالا رفته و به قتل می رساندمشان، و برخی دیگر را شبانه به بیرون از منزل می کشاندمش و به قتل می رساندمش و با برخی هم مسیر می شدم و وقتی مکان را خلوت می یافتم او را می کشتم، به این نحو عمل من مخفی مانده است، حضرت فرمودند: اگر آنان را به امر امام می کشتی، بر تو چیزی نبود، ولی از امام پیشی گرفتی، برای همین باید سیزده گوسفند در منی سر ببری و گوشتش را صدقه بدهی و غیر از این چیزی گردن تو نیست (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۹، ص ۲۳۰).

ظاهر این است که خون این عده از خوارج هدر بوده است، لذا می بینیم امام علیه السلام دیه ای را بر عهده عبدالله قرار نمی دهد، شاید ذکر منا در روایت از آن جهت بوده که محل اجتماع فقرا بوده است، نه اینکه خصوصیت داشته باشد. کفار تعیین شده هم دلیل بر حرمت نیست؛ زیرا کفار همیشه برای فعل حرام نیست، بلکه گاهی برای جبران مصلحتی است که فوت شده است، مثلاً در احرام اگر کسی ناچار بشود که مخیط بپوشد یا زیر سایه برود باید کفار بدهد گرچه این کار برایش جایز است. در مقام هم به خاطر اینکه عبدالله بدون إذن امام علیه السلام این کار را کرده بود، باید سیزده گوسفند صدقه بدهد.

سند روایت به خاطر وجود سجستانی و محمد بن الحسن و حسن بن الخرزاذ که حالشان

مجهول است، ضعیف می‌باشد. ضمن آنکه روایت درباره تبری از امیرالمؤمنین علیه السلام است و بین سب و تبری رابطه عموم و خصوص من وجه است و نه ترادف. نتیجه: غیر از روایت اول که در آن لفظ «سبابه» داشت و قدر متیقن از آن کسی است که زیاد امیرالمؤمنین علیه السلام را سب می‌کند، روایت بعدی دلالت بر وجوب قتل سبب ایشان می‌کند؛ ولکن از جهت سندی مشکل دارد. روایت سوم در موضوع تبری است و در نتیجه هم از حیث سند و هم دلالت، قابل استناد در موضوع بحث نیست.

۱-۱-۲. روایات قتل سبب امام علیه السلام به صورت مطلق

۱-۱-۲-۱. روایت علی بن حدید

شنیدم شخصی از ابوالحسن اول علیه السلام (امام موسی بن جعفر علیه السلام) می‌پرسد: از محمد بن بشیر شنیدم که می‌گوید شما موسی بن جعفری که امام ما می‌باشد و حجت بین ما و خدا می‌باشد، نیستید. حضرت سه مرتبه فرمودند: خدا او را لعنت کند و حرارت آهن را به او بچشانند، خداوند او را به زشت‌ترین صورت ممکن بکشد. به ایشان عرض کردم: اگر این سخنان را از او بشنوم آیا ریختن خونس برای من حلال است؟ آیا مباح است همچنان که خون سبب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امام مباح است؟ حضرت فرمودند: بله حلال است، به خدا سوگند که حلال است، به خدا سوگند خونس مباح است، خونس بر تو و هرکس دیگری که این سخنان را از او بشنود مباح است، پرسیدم آیا او سبب کننده شما به شمار نمی‌رود؟ فرمود: او سبب خدا و سبب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سبب پدران من و سبب من می‌باشد، انکار ولایت از هیچ سببی کمتر نیست و سببی بالاتر از آن نیز وجود ندارد (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸، ص ۲۱۷).

روایت دلالت روشنی دارد بر اینکه قتل سبب ائمه علیهم السلام، واجب است؛ ولکن دلالتش اخص از مدعی است؛ زیرا سبب را واجب‌القتل می‌داند نه سبب را، مگر اینکه بگوییم سبب در اینجا به همان معنای سبب می‌باشد، چنان‌که از سیاق روایت و ذیل آن استظهار می‌شود؛ زیرا حضرت می‌فرماید چه سببی بالاتر از انکار ولایت من است. علاوه بر اینکه استعمال سبب در اسم فاعل در ذیل روایت اول گذشت؛ اما مشکلی که در استناد به این روایت است، سند آن است که در آن مسمعی قرار دارد که توثیقی برای او ذکر نشده است علاوه بر اینکه ابن ولید او را تضعیف کرده است (قمی، ۱۴۱۳، ج ۲،

ص ۲۱)، علی بن حدید هم مورد تضعیف مرحوم شیخ قرار گرفته است (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴۰)، بنابراین سند روایت ضعیف است.

۲-۱-۲-۲. روایت عبید بن زراره

«عن أبي جعفر عليه السلام قال من قعد في مجلس يسب فيه إمام من الأئمة يقدر على الانتصاف فلم يفعل أبسه الله الذل في الدنيا وعذبه في الآخرة وسلبه صالح ما من به عليه من معرفتنا» امام باقر عليه السلام فرمودند: هر کس بنشیند در مجلسی که یکی از امامان در آن دشنام داده می شود و می تواند انتقام گیرد و این کار را نکند، خدا در دنیا جامه خواری بر او پوشاند و در آخرت عذابش کند، و خوبی آنچه را از معرفت ما به او ارزانی داشته از وی سلب کند (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۴، ص ۱۳۱).

سند روایت صحیح است؛ ولیکن دلالتش بر وجوب قتل، متوقف بر این است که اطلاق کلمه «انتصاف» در فقره «يقدر على الانتصاف فلم يفعل» شامل قتل هم بشود، که اثبات چنین مطلبی کاری بس دشوار است.

۳-۱-۲-۲. روایت أمالی شیخ طوسی

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند که رسول الله صلى الله عليه وآله فرموده است: هر کس پیامبری از پیامبران را دشنام دهد، او را بکشید، و هر کس وصی پیامبر را دشنام دهد، پیامبر را دشنام داده است (طوسی، ۱۴۱۴، ص ۳۶۵).

دلالت روایت بر وجوب قتل ساب الامام روشن است؛ زیرا ساب وصی را ساب نبی می داند؛ لکن سند این روایت مشکل ارسال دارد.

۴-۱-۲-۲. روایت محمد بن مرزوم

محمد بن مرزوم از پدرش نقل می کند که:

وقتی منصور دوانیقی اجازه داد امام صادق عليه السلام از حیره خارج شود من در خدمت ایشان بودم، با هم رفتیم تا به منطقه صالحین رسیدیم، سر شب بود یکی از مالیات چیان که ساکن آنجا بود جلو آن حضرت را گرفت و گفت: نمی گذارم رد شوی، هر چه امام اصرار کرد و خواهش نمود قبول نکرد و امتناع ورزید، مصادف که در خدمت آن جناب بود عرض کرد آقا اجازه بده این را که باعث ناراحتی شما است بکشم می ترسم شما را برگرداند و معلوم نیست منصور چه تصمیمی در باره شما و ما بگیرد، من با

مرازم گردنش را میزنیم و پیکر او را در نهر می‌اندازیم، حضرت فرمود: دست نگهدار. مصادف پیوسته به امام خواهش می‌کرد اجازه دهد و او امتناع می‌ورزید تا مقدار زیادی از شب گذشت. بالاخره در این موقع مالیات‌چی اجازه داد و رفت، فرمود: مرازم این بهتر است یا آنچه شما می‌گفتید. عرض کردم این بهتر است فرمود: مرازم گاهی شخص از یک ناراحتی کوچک بیرون می‌آید ولی در ناراحتی بزرگتری قرار می‌گیرد (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱۵، ص ۲۱۶).

چگونگی استناد به این روایت بر جواز قتل سبب‌الامام^ع این است که مصادف از امام^ع درباره کشتن عاشر (مالیات‌چی) می‌پرسد، حضرت او را از این کار باز می‌دارد؛ ولیکن نهی امام^ع از این کار جنبه احتیاط داشته، چه اینکه وقتی از شهر خارج می‌شوند حضرت به مصادف می‌گوید این صبر و مدارایی که کردیم بهتر بود یا کاری که تو میخواستی انجام بدهی؟ یعنی کار ما عقلانی‌تر بود، نه اینکه بخواهد بگوید کشتن عاشری که متعرض ما شده است حرام است، اگر امام درصدد این بود که بگوید کشتن چنین شخصی حرمت دارد باید محکم‌تر و رساتر بیان می‌کرد تا جان کسی که خونش حرمت دارد ریخته نشود.

در نقد استناد به این روایت باید گفت: دلالت این روایت بر حکم قتل سبب‌الامام از جهاتی ناتمام است؛ زیرا اولاً اگر قبول کنیم از روایت جواز یا وجوب قتل چنین عاشری به دست می‌آید معلوم نیست به جهت جنبه آزار رساندنش بوده باشد؛ بلکه احتمال دارد او ناصبی بوده باشد، لذا قتلش جایز بوده است. به تعبیر دیگر چون در روایت کلمه سبب بکار نرفته و مالیات‌چی با اجازه ندادن به امام^ع باعث ناراحتی ایشان شده است، معلوم نیست که جواز قتل از باب صدق سبب بر فعل مالیات‌چی بوده یا از باب اینکه او ناصبی بوده و یا از جهت دیگر. البته اگر بپذیریم که روایت بر جواز یا وجوب قتل چنین کسی، دلالت می‌کند که آن هم محل تردید و تأمل است؛ ثانیاً اگر قرار باشد به جهت سبب‌بودنش واجب‌القتل باشد، لازم است به امام شناخت داشته باشد در حالی که چه بسا عاشر^{*} امام را نمی‌شناخته، لذا احتمال اول تقویت می‌شود.

* البته چون مصادف خطر برگرداندن امام توسط مالیات‌چی را بیان می‌کند، احتمال شناختن امام دور از ذهن نیست.

نتیجه: از این چهار روایت، دو روایتی که دلالت‌شان مخدوش بود از حیث سندی معتبر بودند، و دو روایتی که دلالت‌شان تمام به نظر می‌رسید، از جهت سندی مشکل داشتند، و تمسک به روایت ضعیف، در امور غیرخطیره جایز نیست چه رسد به مسئله جان.

۱-۱-۳. روایات معارض

در قبال دو گروه روایات دال بر وجوب قتل سبب/امیرالمؤمنین^ع و سبب ائمه^ع روایاتی است که بر حکمی غیر از قتل برای چنین عملی دلالت می‌کند.

۱-۱-۳-۱. روایت طبرسی از صحیفه امام رضا^ع

امام رضا^ع از پدران خویش و آنان از رسول/الله^ص نقل کرده‌اند: هرکس به پیامبر دشنام گوید کشته می‌شود و هرکس به جانشین پیامبر دشنام دهد، شلاق می‌خورد (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸، ص ۲۱۳).

این روایت به خاطر ضعف سند نمی‌تواند معارض معتبره هشام مبنی بر جواز قتل سبب وصی پیامبر اعظم^ع یعنی امیرالمؤمنین^ع باشد.

۱-۱-۳-۲. معتبره هشام بن سالم

پیش‌تر به صدر این روایت برای قتل سبب/امیرالمؤمنین^ع استدلال کردیم، در ذیل این روایت، هشام در مورد شخصی می‌پرسد که از امام صادق^ع به بدی یاد می‌کند، حضرت می‌فرماید اگر نسبت به امیرالمؤمنین^ع ارادت دارد به او تعرضی نکن.

به امام صادق^ع عرض کردم: نظر شما درباره شخصی که سبب علی^ع می‌باشد چیست؟ حضرت فرمود: سوگند به خدا خورش مباح است، مگر اینکه خون بی‌گناهی در خطر باشد، عرض کردم: درباره کسی که ما را مورد اذیت و آزار قرار می‌دهد چه نظری دارید؟ فرمود: چگونه شما را اذیت می‌کند؟ گفتم: با بدگویی از شما ما را اذیت می‌کند، حضرت از من پرسید: آیا بهره‌ای از امیرالمؤمنین^ع دارد، گفتم: چنین می‌گوید و اظهار هم می‌کند، فرمود: با او کاری نداشته باش (طوسی، ۱۴۰۷، (ب)، ج ۱۰، ص ۸۶).

در عبارت «له فی علی^ع نصیب»،^{*} احتمالاتی وجود دارد که شاید بهترین این وجوه

* ... فقلت فما تقول فی رجل مؤذِننا قال فقال فیما ذا قال فقلت مؤذِننا فیک بذکرک قال فقال لی له فی

پذیرش ولایت و امامت / امیرالمؤمنین می باشد، ولی در مقام ناچاریم از باب قدر متیقن وجهی را بگیریم که به احتیاط نزدیکتر است، یعنی حبّ و دوستی امیرالمؤمنین. طبق این احتمال حضرت می فرماید: اگر امیرالمؤمنین را دوست دارد، به او تعرض نکن هرچند از ما به بدی یاد می کند، ولکن در اینجا دو احتمال دیگر وجود دارد: اول اینکه قتل سبب، حقی است برای امام که خود می تواند از آن بگذرد و در این روایت بخاطر اینکه سبب ایشان حبّ امیرالمؤمنین را دارد به آن لطف می کند و از حق خویش می گذرد و دوم اینکه امام رفتار ناپسند محب علی را حمل بر جهل و عدم شناخت کافی کرده است، نه عداوت و دشمنی (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۳، ص ۱۷۴).

ممکن است گفته شود ذیل روایت به عکس آنچه ادعا شد، بر وجوب یا جواز قتل کسی که از امام معصوم بدگویی می کند، دلالت می کند؛ زیرا عبارت «له فی علی نصیب؟» به منزله شرط است و مفهوم آن چنین می شود که «ان کان له فی علی نصیب فلا تعرض له و الا فتعرضه»: گر بهره ای از محبت امام علی دارد متعرضش نشو و الا متعرضش شو. پاسخ این است که: اولاً اصل اینکه شرط مفهوم داشته باشد را قبول نداریم؛ ثانیاً به فرض که شرط مفهوم داشته باشد و روایت بر وجوب یا جواز تعرض به چنین کسی دلالت داشته باشد؛ اما «تعرض» بر قتل، دلالت ندارد.

۳-۱-۱. روایت ابي الصباح الکنانی

از امام صادق در مورد جعد بن عبد الله، همسایه مان که اهل همدان بود سؤال کردم: نزد ما می نشیند و از علی یاد می کند و فضائلش را می گوید و در آنها خدشه می کند، آیا از طرف شما در مورد او رخصت دارم (او را به سزای عملش برسانم)، حضرت فرمودند: ای ابصباح آیا واقعا این کار را می کنی؟ گفتم: آری، به خدا سوگند اگر به من اجازه بدهید سر راهش کمین می کنم و در موقعیتی مناسب با شمشیر، او را غافلگیر می کنم و از پای در می آورم، آن حضرت فرمود: ای ابصباح این کار فتک (ترور) است در حالی که رسول الله از آن نهی کرده است، او را رها کن، کسی دیگری هست که او را کفایت کند ... (کافی، ۱۴۲۹، ج ۱۴، ۵۴۹).

در روایت دو شاهد بر عدم جواز قتل هست. یکی استفهام امام که «آیا واقعا این کار را می کنی؟» زیرا ظاهراً استفهام انکاری است و به معنای آن است که این کار را نکن

مثل آنکه از کسی که می‌گوید پدرم را می‌کشم چنین سؤالی پرسیده شود. دوم آنکه امام فرمود این کار فتک است و اسلام از آن نهی کرده است. گرچه ممکن است بگوییم شاهد دوم صحیح نیست؛ زیرا حاصل آن عدم جواز اقدام فردی به شکل ترور می‌باشد؛ اما این امر که قتل چنین کسی برای حاکم و امام نیز جایز نیست، دلالتی بر مسئله مذکور ندارد.

در سند روایت صفوان از فردی مجهول روایت می‌کند، لذا روایت، مرسله و ضعیف است، مگر اینکه مانند برخی از بزرگان قائل به حجیت مراسلات مشایخ الثقات یا حجیت روایاتی که تا اصحاب اجماع سند صحیح به آنها داریم، بشویم، که در این صورت چون صفوان از مشایخ الثقات و اصحاب اجماع است، روایتش حجت است.

۴-۳-۱. اخباری حاکی از سیره معصومین^ع بر چشم‌پوشی از برخی مراتب سب

پنج نمونه از این سیره را در اینجا می‌آوریم:

امام باقر^ع فرموده‌اند: یک یهودی بر رسول خدا وارد شد موقعی که عایشه همسرش در خانه بود. آن یهودی گفت: سام علیکم (درد بر شما). رسول خدا در پاسخ گفت: علیکم. یهودی دیگری آمد و به همان عبارت سلام کرد و رسول خدا با همان پاسخ جواب داد. یهودی سوم وارد شد و باز به همان صورت سلام کرد و رسول خدا مانند نوبت اول به او پاسخ گفت. عایشه خشمناک شد و گفت: سام بر خودتان باد و لعنت و خشم خدا ای جهودان. ای همتایان بوزینه و خوک. رسول خدا به عایشه گفت: ای عایشه! اگر فحش و ناسزا را مجسم می‌کردند، مجسمه زشت و کریهی ساخته می‌شد. نرمش و ملایمت را به هر چیزی اضافه کنند مایه زینت است، نرمش و ملایمت را از هر چیزی بگیرند مایه زشتی و قباحت است. عایشه گفت: ای رسول خدا! آیا نشنیدی که می‌گویند «سام علیکم درد بر تو»؟ رسول خدا گفت: چرا شنیدم و آیا تو نشنیدی که من در پاسخ آنان گفتم: بر خودتان (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۷، ص ۲۱۶).

۱. سیدرضی^ع در نهج البلاغه از امام علی^ع نقل می‌کند: هنگامی که ایشان در بین اصحاب مشغول صحبت بودند، مردی از خوارج برخاست و گفت: خدا این کافر را بکشد چه نیک فقه می‌داند، مردم برای کشتن او برخاستند، ولی امام فرمود: آرام باشید، جواب دشنام دشنام است یا بخشودن گنااهش (سیدرضی، ۱۴۱۴، ص ۴۹۲).

این دو روایت دلالت روشنی بر جواز سب در مقابل سب یا عفو از آن دارد، هرچند

روایت دوم مرسل می‌باشد و از لحاظ سندی قابلیت برای استدلال را ندارد؛ ولی روایت اول صحیحه می‌باشد؛ اما به هر حال در هر دو روایت، سخن از قتل سبّ نیست.

۲. در سفارش‌های امیرالمؤمنین علیه السلام به سپاهیان خود قبل از نبرد، چنین آمده است: با آزار و اذیت، زنان را تحریک نکنید، هرچند آبروی شما را بریزند و امیران شما را دشنام دهند؛ چراکه توان آنان اندک و خردشان ناقص است ... (همان، ص ۳۱۸).

أمر شامل امیرالمؤمنین علیه السلام هم می‌شود، لذا روایت دلالت روشنی دارد بر اینکه اگر امیرالمؤمنین علیه السلام را سبّ کردند تعرضی نسبت به آنان نشود.

۳. رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام با خوارج با اینکه کلماتی فاسد و ناشایست در شأن او بیان می‌کردند، حضرت درباره آنان می‌فرماید: پس از من خوارج را مکشید. چه آن که به طلب حق در آید و راه خطا پیماید همانند آن نیست که باطل را طلبد و بیابد و بدان دست گشاید (همان، ص ۶۰).

۴. داستان مربوط به امام موسی کاظم علیه السلام که فرزند خلیفه وقت هر وقت او را می‌دید مورد آزار قرار می‌داد و او و امیرالمؤمنین را سبّ می‌کرد، هواداران حضرت اجازه خواستند تا او را به قتل برسانند ولی حضرت اجازه نداد، تا روزی که این شخص در مزرعه امام علیه السلام حاضر شد و به دست مبارک حضرت شیعه شد (مفید، ۱۴۱۳، (ب)، ج ۲، ص ۲۳۳).

آنچه مسلم است و اقتضای ضرورت فقه است، سبّ رسول صلی الله علیه و آله و سبّ امیرالمؤمنین علیه السلام قتلشان واجب است، لذا یا باید در سند این چند روایت خدشه کنیم و یا اینکه برای آنها محملی پیدا کنیم؛ مثلاً بگوییم قتل سبّ حقیقی برای امام است که می‌تواند بخاطر بعضی مصالح از حق خویش بگذرد و یا ترس وقوع فتنه باشد و یا در موردی است که سبّ جاهل قاصر است و یا در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام سبّ، واجب القتل است، لذا آن فرد خارجی که سبّ امیرالمؤمنین را کرد لفظ سبّ بر او اطلاق نمی‌شود، و یا زنانی که در جنگ صفین سبّ می‌کردند، فقط در همان بازه زمانی سبّ می‌کردند و اطلاق سبّ بر آنها صحیح نیست.

نتیجه‌گیری از روایات: با چشم‌پوشی از روایات معارض، روایتی که از لحاظ سندی قابل اعتنا باشد و دلالت بر وجوب قتل سبّ الامام کند، دیده نشد حتی در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام هم تا اینجا و بر اساس روایات حکم وجوب قتل برای سبّ ایشان ثابت شد نه سبّ.

از این رو باید ادله دیگری که در مقام برای حکم وجوب قتل سب‌الامام مطرح شده است را مورد بررسی قرار بدهیم.

۲-۱. مساوات‌انگاری حضرات معصومین علیهم‌السلام با یکدیگر

برخی فقها به این نکته توجه داشته‌اند که حکم سب‌الامام به طور روشن در روایات نیامده است، لذا برای اثبات وجوب قتل باید آن را به نحوی به پیامبر ملحق کنند یا اینکه اثبات کنند که بین مقام امام علی علیه‌السلام با سایر ائمه علیهم‌السلام تساوی برقرار است، لذا سب آنان هم حکم سب‌الامیرالمؤمنین علیه‌السلام را دارد. مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی از آیه مباهله تساوی بین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را استفاده می‌کند و می‌نویسد: «بعد از ثبوت حکم نسبت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، نیازی به دلیل خاص نسبت به ائمه علیهم‌السلام نداریم؛ زیرا روشن و واضح است که آنان در حکم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشند و جاری مجرای او هستند» (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲، ص ۴۰۶). در ادامه به حکم آیه مباهله امیرالمؤمنین را نفس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معرفی می‌کند: «روشن است که از این جهت، فرقی بین امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اولاد معصوم ایشان نیست، بنابراین برای تسری حکم سب ایشان به سب دیگر ائمه علیهم‌السلام نیاز به روایت یا دلیل دیگری نداریم» (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲، ص ۴۰۶).

در نتیجه باید بررسی نمود که آیا ائمه علیهم‌السلام با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و با امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مقام مساوی‌اند یا خیر؟ آیا ملاک حکم وجوب قتل سب به جهت احترام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده است تا به غیر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تعمیم بدهیم یا ملاک امری دیگر بوده است؟

۱-۲-۱. روایات دال بر تساوی مقام حضرات معصومین علیهم‌السلام

برای اثبات مساوات ممکن است به روایاتی استدلال کرد که بر تساوی بین حضرات معصومین علیهم‌السلام در سنن و احکام دلالت می‌کند، لذا هر حکمی نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شده، نسبت به سایر ائمه علیهم‌السلام هم ثابت است، بنابراین سب آنان حکم سب امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دارد.

* فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (آل عمران: ۶۱).

۱-۲-۱-۱. خبر عبدالاعلی بن اعین

از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: اولین نفر ما دلیل بر آخرین نفر ما می باشد و آخرین نفر ما تصدیق کننده اولین نفر ما می باشد، سنت در ما یکسان است، خداوند چنانچه حکمی کند آن را جاری می کند (مفید، ۱۴۱۳، الف)، ص ۲۶۷).
سنت مطلق است و شامل همه احکام می شود و وجوب قتل شاتم را هم در بر می گیرد.

۱-۲-۱-۲. خبر ابي الصباح مولى آل سام

با ابوالمغرا خدمت امام صادق علیه السلام بودیم، مردی از اهالی سواد وارد شد، گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته. حضرت صادق علیه السلام فرمود: علیک السلام و رحمة الله و برکاته. او را به جانب خود کشید و پهلوی خویش نشانید. من به ابوالمغرا گفتم یا او به من گفت: این لقب (امیرالمؤمنین) به نظرم اختصاص به علی بن ابی طالب علیه السلام دارد. حضرت فرمود: یا ابالصباح هیچ بنده ای حقیقت ایمان را نخواهد چشید مگر اینکه بداند ما لآخرنا ما لاولنا، آنچه برای آخرین ما است همان است که برای اولین ما می باشد (همان).

این فراز از روایت «ما لآخرنا ما لاولنا» اطلاق دارد، یعنی هر حکم و هر سستی که در مورد علی علیه السلام جاری است در مورد ما هم جاریست، که به تقریب روایت اول حکم وجوب قتل شاتم در مورد همه ائمه علیهم السلام ثابت می شود.

۱-۲-۲. نقد مساوات انگاری

اینکه بر اساس روایات فوق بگوییم میان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و یا میان حضرت علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام مساوات وجود دارد، از جهاتی قابل مناقشه است (۱-۲-۲)؛ ثانیاً این روایات، مبتلابه معارض اند: روایات دال بر افضلیت پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام بر سایر ائمه علیهم السلام (۱-۲-۲-۲) ضمن اینکه احتمال خصوصیت در شخص پیامبر صلی الله علیه و آله می رود که باعث می شود نتوانیم حکم قتل سب ایشان را برای سایر ائمه علیهم السلام اثبات کنیم مگر برای حضرت علی علیه السلام آن هم به فرض دلالت آیه مباهله بر تساوی حضرت با پیامبر در همه احکام (۱-۲-۲-۲).

۱-۲-۲-۱. نقد روایات مساوات

علاوه بر ضعیف بودن سند دو روایت مورد استناد (خبر عبدالاعلی بن اعمین و خبر اُبی الصباح)، دلالت این دو با مشکل مواجه است:

اول: در مقابل این روایات، روایاتی در افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر سایر ائمه علیهم السلام داریم که بیانش خواهد آمد؛ لذا با هم تعارض می‌کند، علاوه بر اینکه احتمال می‌دهیم که بحث هدر بودن خون سائب، ارتباط تنگاتنگی با افضلیت مسبب داشته باشد (ر.ک: مؤمن قمی، [بی تا]، ج ۲، ص ۵۰۵)، لذا از باب «إذا جا الاحتمال بطل الاستدلال»، نمی‌توانیم از روایتی که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام است حکم را برای سایر ائمه علیهم السلام اثبات کنیم، مخصوصاً در مسئله‌ای به این مهمی که پای قتل در میان است، بله اگر روایتی در مورد مثلاً امام صادق علیه السلام بود که شاتمش محکوم به قتل شود می‌توانستیم از اولویتش، حکم شاتم امیرالمؤمنین علیه السلام را استفاده کنیم.

دوم: شاید مراد از یکسانی سنت، یکسانی در علم، قدرت، ولایت و نصب از طرف خداوند باشد که در همه ائمه علیهم السلام یکسان است، یعنی امام علیه السلام می‌فرماید همه ما منصوب از ناحیه خداوندیم و او ما را تأیید می‌کند و توفیق می‌دهد. مؤیدش هم این است که کلمه سنت معمولاً در امور تکوینی استعمال می‌شود.

سوم: روایت دوم یک اشکال اختصاصی دارد و آن مخالفتش با برخی روایات دیگر است که ما را از اطلاق لقب امیرالمؤمنین بر غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام نهی می‌کند.

چهارم: از این دو روایت استفاده می‌شود که حضرات معصومین علیهم السلام همگی برابر هستند، لذا آنچه در شریعت در مورد امیرالمؤمنین ثابت باشد برای دیگران هم ثابت است، در شریعت حکم قتل برای سبب امیرالمؤمنین ثابت شد، نه برای سبب ایشان، لذا اگر قرار به تساوی هم باشد و حکم را بخواهیم سرایت بدهیم به دیگر ائمه علیهم السلام، باید بگوییم سبب آنها واجب القتل است نه سبب آنان، درحالی‌که مشهور سبب آنان را واجب القتل می‌داند، بلکه در مسئله ادعای اجماع هم شده است.

۱-۲-۲-۲. وجود روایات دال بر افضلیت پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام بر سایر ائمه علیهم السلام

روایات دال بر تساوی، مبتلا به معارض است.

۱-۲-۲-۲-۱. صحیحہ برید بن معاہ

برید می گوید: درباره آیه «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» از امام باقر علیه السلام سؤال کردم. ایشان فرمودند: خداوند ما را قصد کرده است، علی علیه السلام اولین ما و افضل ما و بهترین ما بعد از نبی صلی الله علیه و آله می باشد (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۵۷۰).
راویان روایت همه از اَجلا می باشند، لذا به راحتی نمی توان از کنار روایت گذشت، بعد از فراز «ایانا عنی»، خداوند ما را قصد کرده است، حضرت سه مرتبه فضیلت درست می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در مرتبه اول و امیرالمؤمنین علیه السلام در مرتبه دوم و ائمه علیهم السلام در مرتبه سوم قرار دارند.

۱-۲-۲-۲-۲. صحیحہ حارث بن مغیره

از امام صادق علیه السلام شنیدم که از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کرد: ما در امر ولایت در فهم، در حلال و حرام یک مجرا داریم، ولی رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، فضل مختص به خود را دارند (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۲۷۵).
راویان این روایت، همه در درجه بالایی از وثاقت قرار دارند، حضرت به حارث می فرماید: ما در امر ولایت در فهم، در حلال و حرام یک مجرا داریم، یعنی ما اگر یک چیزی را حرام بدانیم همه حرام می دانیم و اگر یک چیزی را حلال بدانیم همه حلال می دانیم یعنی این طور نیست که من یک چیز بگویم و امام اول چیز دیگری بگوید و امام آخر یک چیز دیگر، بله ممکن است عام و خاص و مطلق و مقید باشد اما این طور نیست که گفته ها فرق کند، بعد امام صادق علیه السلام در ادامه می فرماید: فلهما فضلهما، پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام فضل ویژه دارند.

۱-۲-۲-۲-۳. روایت اَبی وهب القصری

به مدینه داخل شدم و نزد امام صادق علیه السلام رفتم، به آن حضرت گفتم: جانم به قربانت، نزد شما آمدم در حالی که قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت نکردم، فرمودند: چه بد کاری مرتکب شدی، اگر از شیعیان ما نبودی، به تو نگاه نمی کردم، آیا کسی را که خدا به همراه ملائکه زیارت می کنند و کسی را که انبیا و مؤمنان زیارت می کنند زیارت نمی کنی؟ عرض کردم: جانم به فدایت، به این مطالب علم نداشتم، فرمودند: بدان که امیرالمؤمنین علیه السلام نزد خداوند از همه ائمه با فضیلت تر است و ثواب کارهای آنان برای او نوشته می شود و آنان به اندازه اعمال خود برتری داده می شوند (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۴، ص ۵۸۰).

روایت به خاطر وجود عبدالله بن محمد، منیع بن الحجاج و أبو وهب القصری که از مجاهیل می‌باشند، ضعیف است؛ ولی از جهت دلالت به روشنی دلالت بر فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام بر سایر ائمه علیهم السلام دارد؛ چراکه امام صادق علیه السلام به ابو وهب می‌فرماید: امیرالمؤمنین علیه السلام نزد خداوند از همه ائمه برتر است.

۲-۲-۱. احتمال خصوصیت در شخص پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم

ادعای مساوات بین شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با سایر ائمه علیهم السلام قابل خدشه است؛ زیرا ممکن است کسی بگوید شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر وضعیت خاصی که دارد برتر و بالاتر از سایر ائمه علیهم السلام است؛ زیرا ایشان در رأس هرم اسلام قرار دارند و رئیس‌الدین و رئیس‌القوم است، لذا یقین نداریم حکم وجوب قتل سب‌النبی صلی الله علیه و آله و سلم به ملاک احترام باشد، شاید به ملاک دفاع از دین باشد، چه‌اینکه برای هجمه به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم انگیزه و دواعی بیشتری وجود دارد.

نتیجه آنکه از آیه مباهله و روایات تساوی نمی‌توان استفاده کرد که سب‌الامام علیه السلام مثل سب‌النبی صلی الله علیه و آله و سلم قتلش جایز است. البته ممکن است گفته شود بر اساس آیه مباهله حکم سب‌الامیرالمؤمنین علیه السلام همان حکم سب‌النبی صلی الله علیه و آله و سلم است.

۳-۱. اجماع بر وجوب قتل سب‌الامام

شیخ طوسی رحمته الله در خلاف می‌فرماید: «هرکس امام عادل را دشنام دهد، قتلش واجب است. شافعی می‌گوید تعزیرش واجب است، همه فقها قائل به وجوب قتل هستند. دلیل ما: اجماع طائفه شیعه است» (طوسی، ۱۴۰۷، (الف)، ج ۵، ص ۳۴۰) ابن زهره رحمته الله هم بر وجوب قتل سب‌الامام علیه السلام، ادعای اجماع طائفه را می‌کند (حلبی، ۱۴۱۷، ص ۴۲۸). از متأخرین هم مرحوم صاحب جواهر بعد از بیان حکم وجوب قتل سب‌النبی صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «و کذا الکلام فی من سب أحد الأئمة علیهم السلام بلا خلاف أجده فیہ ایضاً، بل الإجماع بقسمیه علیه» (نجفی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۳۵).

اما این دلیل هم با اشکالاتی مواجه است؛ زیرا اجماعاتی که مرحوم شیخ طوسی و ابن زهره ادعا می‌کنند غالباً از اجماعات علی‌القاعده‌ای به‌شمار می‌روند، که بر اساس یک روایت یا قاعده یا اصل می‌باشند. چنین اجماعاتی فاقد ارزش می‌باشند، علاوه بر

اینکه در مقام بزرگانی چون مرحوم سید مرتضی وجود دارند؛ که متعرض این مسئله نشده‌اند، ایشان در کتاب **انتصار خویش**، در مقام بیان منقرضات امامیه، حکم قتل سبّ‌النّبّی را مطرح می‌کند (شریف مرتضی، ۱۴۱۵، ص ۸۰)؛ ولی اشاره‌ای به حکم سبّ‌الامام نمی‌کند، با وجود اینکه از اهمّ مسائل شیعه می‌باشد و قریب به اتفاق فقها متعرض آن شده‌اند؛ اما اجماع محصل و منقولی که صاحب **جوهر** ادعا می‌کند هم صحیح نیست؛ زیرا محصل آن، به خاطر عدم احاطه بر اقوال همه قداما در این باب، تحصیلش ممکن نیست و منقول آن هم حجت نیست، علاوه بر اینکه همان اجماعی است که مرحوم شیخ و ابن‌زهره ادعا کردند.

بر فرض که در مسئله اجماع هم باشد، این اجماع از زمان شیخ طوسی و ابن‌زهره به این طرف ادعا شده است که احتمال مدرکی بودن و یا علی القاعده‌ای بودن آن بالاست، علاوه بر اینکه نباید از این مسئله غافل بود که اصحاب روی مسئله سبّ‌ائمه بسیار حساس بودند، مثلاً مرحوم صاحب **جوهر** حکم قتل سبّ‌امام را هم از نصّی که می‌گوید پیامبر و ائمه از ارحام مطهره آمده‌اند، استفاده می‌کند، در حالی که استفاده و جوب قتل سبّ آنها به مجرد اینکه از ارحام مطهره هستند، مشکل است.

۴-۱. عدم قول به فصل

مرحوم صاحب **جوهر** بعد از بیان حکم و جوب قتل سبّ‌امام در مقام استدلال می‌فرماید: «با توجه به فرمایش رسول‌الله ﷺ «من سمع أحداً یذکرنی فالواجب علیه أن یقتل من شتمنی، و لا یرفع إلی السلطان، و إذا رفع إلیه کان علیه أن یقتل من نال منی» به ضمیمه عدم قول به فصل بین ایشان و بین ائمه که سبّ‌شان، سبّ‌ایشان است، حکم و جوب سبّ‌الامام، حجت و تمام می‌باشد» (نجفی، [بی‌تا]، ج ۴۱، ص ۳۴۴)؛ اما عدم قول به فصل هم از حیث صغری و هم از حیث کبری قابل مناقشه است؛ اما از جهت کبری به خاطر اینکه عدم قول به فصل به خودی خود حجت نیست، بلکه مانند اجماع، باید کاشف از قول معصوم باشد، در حالی که آنچه قابلیت کشف از قول معصوم را دارد، قول به عدم فصل است (نجف‌آبادی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۱۱۸)، یعنی

اجماع داشته باشیم که قول سومی در میان نیست، نه عدم قول به فصل؛ اما از جهت صغری بخاطر اینکه ما به آرا همه علما إحاطه نداریم تا قضاوت کنیم قول به فصل داریم یا نداریم. علاوه بر اینکه عدم قول به فصل در مقام ما ثابت نیست؛ زیرا سیدمرتضی رحمته حکم وجوب قتل سبّ‌النبی صلی را بیان می‌کند ولی اشاره‌ای به حکم سبّ‌الامام نمی‌کند (شریف مرتضی، ۱۴۱۵، ص ۴۸۲).

نتیجه اینکه در دلالت ادله چهارگانه فوق بر وجوب قتل سبّ‌امام رحمته بماهو سب (به غیر از سبّ‌امیرالمؤمنین علیه) تأمل وجود دارد.

۲. سبّ‌امام رحمته به لحاظ عناوین دیگر

آنچه گذشت بحث سبّ‌امام رحمته بماهو سب و بدون در نظر گرفتن عنوانی دیگر است؛ اما ممکن است عنوانی بر سبّ‌امام رحمته مترتب شود و در نتیجه احکام آن که از جمله قتل باشد، بر سبّ‌مترتب می‌شود.

۲-۱. سبّ به مثابه نصب و سبّ به مثابه ناصبی

مطابق این دلیل، «سبّ‌الامام رحمته و دشمن ائمه علیهم ناصبی است» و «ناصبی مهدورالدم است». بنابراین چنانچه بتوانیم اثبات کنیم سبّ‌الامام ناصبی است، احکام ناصبی که یکی از آنها قتل است در حق او ثابت می‌شود (تبریزی، ۱۴۱۷، ص ۲۶۰).

اطلاق ناصبی بر سبّاب صحیح است؛ زیرا انگیزه کسی که نسبت به اهل بیت علیهم زیاد سبّ می‌کند نمی‌تواند دشمنی نباشد؛ لذا حکم وجوب قتل نسبت به سبّاب اهل بیت علیهم ثابت است؛ اما نمی‌توان گفت سبّاب ناصبی است.

روایات بر اینکه ناصبی قتلش جایز است، دلالت دارند همچون معتبره دودبن فرقد:
قلت لأبي عبد الله عليه ما تقول في قتل الناصب؟ فقال: حلال الدم ... (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸، ص ۲۱۷).

گرچه پیرامون مفهوم نصب و ناصبی، اختلاف عقیده است، اما آنچه از بررسی لغت و روایات به دست می‌آید این است که ناصب کسی است که دشمن یکی از چهارده معصوم علیهم است و دشمنی‌اش را اظهار و اعلان می‌دارد.

حال گاه اظهار دشمنی با امام علیه السلام در قالب سب صورت می گیرد بخصوص کسی که سباب امام است. بنابراین گرچه با یک بار سب شاید نتوان پی به ناصبی بودن سب برد، اما کسی که سباب امام است، دشمن او می باشد و حکم ناصبی بر وی روا می باشد.

۲-۲. سب به مثابه ارتداد

برخی، سب النبی صلی الله علیه و آله و سب الامام علیه السلام را مرتد می دانند و از باب ارتداد، چنین شخصی را مهدورالدم می دانند. البته اینکه سب عنوان مستقلی و حد مستقلی است یا اینکه از باب ارتداد، موجب هدر رفتن خون است، ثمرات مهمی دارد؛ مثلاً اگر از باب ارتداد باشد، در صورتی که سب مرتد فطری باشد به هیچ وجه با توبه حد او ساقط نمی شود و به محض ارتداد ناشی از سب، زنش از او جدا می شود و باید عده وفات نگه دارد و اموالش میان ورثه اش تقسیم شود؛ اما اگر سب، خود عنوان مستقلی باشد، قواعد حدود بر آن حاکم است، از جمله اینکه با توبه قبل از اثبات، حد قتل ساقط می شود و در صورتی که سب با اقرار ثابت شود، حاکم در صورت توبه وی می تواند او را عفو کند (البته برخی قائل اند در حدود به صرف اقرار و بدون نیاز به توبه حاکم می تواند مرتکب را عفو نماید (ر.ک: حاجی ده آبدی، ۱۳۹۱، ص ۱۸۶-۲۱۱) و... به همین جهت است که شهید ثانی در شرح نظر شهید اول مبنی بر اینکه قاذف مادر پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد محسوب می شود و در صورتی که مرتد فطری باشد توبه اش پذیرفته نمی شود و اگر مرتد ملی باشد در صورتی که توبه نکند کشته می شود و گرنه کشته نمی شود می نویسد: «و هذا بخلاف سب النبی صلی الله علیه و آله فإن ظاهر النص و الفتوی وجوب قتله و إن تاب. و من ثم قیده هنا خاصة» (عاملی، [بی تا]، ج ۲، ص ۳۷۱).

جالب است بدانیم مرحوم آیت الله گلپایگانی در پاسخ به سوالی مبنی بر اینکه «سب پیغمبر صلی الله علیه و آله نعوذ بالله، فقط عاصی و واجب القتل است چنانچه بعضی علما فرموده اند یا مرتد و کافر هم می شود؟» چنین پاسخ فرموده اند: «بر چنین کسی احکام مرتد، از حیث قتل جاری می شود» (موسوی گلپایگانی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۰۱)؛ اما در کتاب الدر المنضود بر محقق اردبیلی که دلیل وجوب قتل سب پیامبر صلی الله علیه و آله را «وجوب تعظیم پیامبر صلی الله علیه و آله از ضروریات دین است و کسی که پیامبر را سب می کند منکر این مطلب

است و مانند کسی است که قرآن را در کثافات می‌اندازد»، ایراد می‌گیرد که:

نعم ما أفاده قدس سره من أن من سبَّ النبيَّ منكر لما هو الضروريّ أعنى وجوب تعظيمه ﷺ، لعلّه لا يخلو عن كلام و ذلك لأنه و إن كان وجوب تعظيمه ضرورياً إلّا أنه يمكن أن يكون سبَّ السابِّ في بعض الأحيان عصياناً لا إنكاراً كما في معصية الله سبحانه فإنّه ربما يرى العاصي أن الله تعالى واجب الإطاعة و مع ذلك فلا يطيعه (کریمی جهرمی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۲۴۵).

در نتیجه ظاهراً ایشان می‌خواهند بگویند اگر سبّ پیامبر ﷺ به انکار ضروری دین برگردد احکام ارتداد بر آن مترتب است والا مرتد نیست.

به هر حال برخی فقها معتقدند فحش دادن به ساحت یکی از چهارده معصوم ﷺ موجب ارتداد می‌شود (گنجینه استفتائات قضایی، کد سؤال ۱۲۸۲)، گرچه نظر مخالفی هم وجود دارد و برخی مجرد ناسزا گفتن به خداوند و پیامبران و امامان ﷺ و امامزادگان را موجب ارتداد نمی‌دانند (موسوی خمینی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۵۸۹).

در نقد این دلیل باید گفت ارتداد به معنای کفر بعد اسلام است و اینکه سبّ امام ﷺ کفر بعد الاسلام محسوب شود، با اشکالاتی مواجه است:

اول اینکه به فرض صحت، این دلیل تنها در حق مسلمان جاری است؛ یعنی مسلمان با سبّ امام ﷺ مرتد محسوب می‌شود و احکام ارتداد بر او جاری است؛ اما کافری که سبّ می‌کند، چنین وضعیتی ندارد و نمی‌توان احکام ارتداد را بر وی جاری دانست. به تعبیر دیگر این دلیل (مرتد محسوب شدن سبّ امام) اخصّ از مدعاست.

دوم اینکه ارتداد، کفر است و کفر به معنای انکار خدا و پیامبر ﷺ و یا یکی از ضروریات دین که به انکار خدا برگردد و ... می‌باشد. در حالی که سبّ امام ﷺ الزاماً به این معنا بر نمی‌گردد، به همین جهت دیدیم که در عبارت منقول از مرحوم آیت‌الله گلپایگانی، ایشان حتی سبّ پیامبر ﷺ را هم ملازم با انکار ضروری دین و موجب ارتداد ندانستند.

۲-۳. سبّ به مثابه افساد فی الارض

در اینکه افساد فی الارض، عنوان مجرمانه مستقلی از محاربه است یا خیر، اختلاف

عقیده وجود دارد. در نظام حقوق کیفری ایران، تا پیش از سال ۱۳۹۲، قانونگذار به طور موردی مرتکبین برخی جرایم را مفسد فی الارض به شمار می‌آورد و برایشان مجازات اعدام را پیش‌بینی کرده بود. قانونگذار در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ به طور کلی عنوان افساد فی الارض را به‌عنوان یکی از حدود، به حدود شناخته شده و معروف (زنا، لواط و ...) اضافه نمود:

ماده ۲۸۶. هر کس به طور گسترده، مرتکب جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد، جرایم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور، نشر اکاذیب، اختلال در نظام اقتصادی کشور، احراق و تخریب، پخش مواد سمی و میکروبی و خطرناک و یا دایر کردن مراکز فساد و فحشا یا معاونت در آنها گردد به گونه‌ای که موجب اختلال شدید در نظم عمومی کشور، نا امنی یا ورود خسارت عمده به تمامیت جسمانی افراد یا اموال عمومی و خصوصی، یا سبب اشاعه فساد یا فحشا در حد وسیع گردد، مفسد فی الارض محسوب و به اعدام محکوم می‌گردد.

در نتیجه بر مبنای فوق، می‌توان سبّ امام علیه السلام را با اجتماع شرایط مذکور در ماده فوق به‌عنوان مفسد فی الارض به مجازات اعدام محکوم کرد، به خصوص در جایی که سبّ، به شکل سازمان‌یافته و بانندی و با پشتیبانی مراکز و نهادهایی صورت می‌گیرد که قصد هجمه بر اعتقادات مذهبی دارند و یا می‌خواهند به این وسیله با ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی، و ایجاد درگیری و نزاع مذهبی، در نظم و امنیت کشور ایجاد اختلال نمایند. در این صورت نه تنها سبّ امام علیه السلام که سبّ و هتک مقدسات از جمله قرآن عظیم نیز می‌تواند چنین مجازاتی را به‌دنبال داشته باشد.

۴-۲. سبّ به مثابه حمله بر دین و مذهب

سبّ امام علیه السلام و در یک نگاه کلی، سبّ مقدسات گاه از شخصی سر می‌زند بدون اینکه گروه فاسدی آن را دنبال کنند و بدون اینکه در پشت پرده هدف نفی دین و مذهب وجود داشته باشد؛ اما گاه سبّ با هدف نفی دین و مذهب و با حمایت گروه یا گروه‌هایی و با هدف نفی دین و مذهب رخ می‌دهد. آنچه در زمان‌های گذشته رخ می‌داده فرض اول بوده و آنچه در زمان حاضر رخ می‌دهد فرض دوم است و لذا مشاهده می‌کنیم که در پی توهین به امام علیه السلام و به دنبال موضع‌گیری مراجع دینی و مردم

مسلمان، رسانه‌های معاند اعم از شبکه‌های ماهواره‌ای و مطبوعات فاسد و سایت‌ها با مظلوم‌نمایی و به بهانه حق آزادی بیان - که به هیچ وجه به معنای آزادی توهین نیست - به دنبال حمایت از فرد توهین‌کننده‌اند. بعید نیست بگوییم آنچه در بحث قبلی در بررسی روایات گذشت و در دلالت روایات بر قتل سب‌الامام علیه السلام مناقشه شد همه ناظر به فرض اول است و اما در فرض دوم ممکن است به قتل کسی که امام علیه السلام را سب می‌کند قائل شد؛ چراکه قتل در این صورت از باب دفاع از دین و مذهب به‌شمار می‌رود و دفاع از دین و مذهب واجب است و شرایط جهاد و ... در آن لازم نیست، البته لازم است در این زمینه خودسرانه اقدام ننمود، بلکه با اذن کسی که حق اذن دارد (حاکم جامعه اسلامی و یا مجتهد جامع‌الشرایط) اقدام نمود.

نتیجه

۱. در اینکه سب‌النبی صلی الله علیه و آله موجب قتل است هیچ تردیدی وجود ندارد؛ اما در مورد سب‌الائمة علیهم السلام به بررسی و تحقیق بیشتری نیاز می‌باشد.
۲. سب‌الامیرالمؤمنین علیه السلام جایز‌القتل است و حتی ممکن است گفته شود این حکم در مورد سب ایشان نیز جاری است.
۳. سب سایر ائمه علیهم السلام به خودی خود علی‌رغم آنکه عملی حرام و مستوجب مجازات شدید است؛ اما در اینکه مستوجب اعدام باشد، جای تأمل دارد.
۴. اگر سب سایر ائمه علیهم السلام، مصداق عناوین دیگری همچون نصب (دشمنی با اهل بیت علیهم السلام و اظهار آن)، یا افساد فی الارض و ... - بر مبنای اینکه عنوان مستقل حدی است - شود، حکم قتل در بر خواهد داشت. به این جهت سب‌الاهل بیت علیهم السلام از آن رو که ناصبی است قتل او واجب است.
۵. کشتن کسی که از حضرات معصومین علیهم السلام بدگویی می‌کند ولی محبت امیرالمؤمنین علیه السلام را دارد، جایز نیست.

منابع

- * نهج البلاغه؛ گردآورنده سیدرضی؛ قم: مؤسسه نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق.
۱. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ ج ۱، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع دار صادر، ۱۴۱۴ق.
 ۲. ابن نجیم المصری، زین الدین بن ابراهیم بن محمد؛ البحر الرائق شرح کنزالدقائق؛ ج ۱۳، مصر: مطبعة العلمية، [بی تا].
 ۳. اردبیلی، احمد بن محمد؛ مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان؛ ج ۱۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
 ۴. انصاری دزفولی، مرتضی بن محمد امین؛ کتاب المکاسب؛ ج ۱، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ق.
 ۵. تبریزی، جواد بن علی؛ أسس الحدود و التعزیرات؛ قم: دفتر مؤلف، ۱۴۱۷ق.
 ۶. حاجی ده آبادی، احمد؛ قواعد فقه جزایی؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ج ۳، ۱۳۹۱.
 ۷. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه؛ ج ۲۸ و ۲۹، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۹ق.
 ۸. حسینی عاملی، سید جواد بن محمد؛ مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه (ط الحدیثه)؛ ج ۱۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۹ق.
 ۹. حلبی، ابن زهره حمزه بن علی حسینی؛ غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع؛ قم: مؤسسه امام صادق، ۱۴۱۷ق.
 ۱۰. حلّی (محقق)، جعفر بن حسن؛ شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام؛ ج ۴، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
 ۱۱. ———؛ المختصر النافع فی فقه الإمامیه؛ ج ۱، قم: مؤسسه المطبوعات الدینیة، ۱۴۱۸ق.
 ۱۲. خویی، سید ابوالقاسم؛ مبانی تکمله المنهاج؛ موسوعه الامام الخویی؛ ج ۲، قم: مؤسسه احیای آثار الامام الخویی، ۱۴۲۲ق.

١٣. —؛ مصباح الفقاهة (المكاسب)؛ [بي جا]، [بي تا].
١٤. راغب اصفهاني، حسين بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ لبنان: دارالعلم - الدار الشامية، ١٤١٢ق.
١٥. سبزواري، سيدعبدالأعلى؛ مهذب الأحكام؛ ج ١، قم: مؤسسه المنار - دفتر حضرت آيت الله، ١٤١٣ق.
١٦. شاكري، ابوالحسن و ياسر غلام نژاد؛ «بررسی حکم قتل سائب النبي ﷺ و ائمه اطهار (ع)»؛ مجله فقه و حقوق اسلامي، شماره ١، سال ٤٤، بهار و تابستان ١٣٩٠، ص ٩٩-١١٥.
١٧. شريف مرتضى، على بن حسين؛ الانتصار في انفرادات الإمامية؛ قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٥ق.
١٨. طالقاني اصفهاني، اسماعيل بن عباد؛ المحيط في اللغة؛ ج ٨، بيروت: عالم الكتاب، ١٤١٤ق.
١٩. طباطبائي، سيدعلي؛ رياض المسائل؛ ج ١٩، چ ١، بيروت: دارالهادي، ١٤١٢ق.
٢٠. طوسي، ابوجعفر محمد بن حسن؛ الاستبصار فيما اختلف من الأخبار؛ ج ١، چ ١، تهران: دارالكتب الإسلامية، ١٣٩٠ق.
٢١. —؛ الاستبصار فيما اختلف من الأخبار؛ ج ١، چ ١، تهران: دارالكتب الإسلامية، ١٣٩٠ق.
٢٢. —؛ الأمالي؛ قم: دارالثقافة، ١٤١٤ق.
٢٣. —؛ الخلاف؛ ج ٥، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤٠٧ق، الف.
٢٤. —؛ تهذيب الأحكام؛ ج ١٠، تهران: دارالكتب الإسلامية، ١٤٠٧ق، ب.
٢٥. عاملي، زين الدين بن علي؛ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية - (المحشى - سلطان العلما)؛ ج ٢، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، [بي تا].
٢٦. عبدري، محمد بن يوسف بن أبي القاسم؛ التاج والإكليل لمختصر خليل؛ بيروت: دارالفكر، ١٣٩٨ق.
٢٧. فتحى، حجت الله؛ شرح مبسوط قانون مجازات اسلامي ١٣٩٢ حدود؛ قم:

- مؤسسه دايرةالمارف فقه اسلامى، ١٣٩٣.
٢٨. فيومى، احمدبن محمد؛ المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى؛ ج ٢، قم: منشورات دارالرضى، [بى تا].
٢٩. قمى (صدوق)، محمدبن على بن بابويه؛ الهداية فى الأصول و الفروع؛ قم: مؤسسه امام هادى عليه السلام، ١٤١٨ق.
٣٠. —؛ من لا يحضره الفقيه؛ ج ٢، ج ٢، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٣ق.
٣١. كريمى جهرمى، على؛ الدر المنضود فى احكام الحدود(تقريرات درس مرحوم آيت الله العظمى گلپايگانى)؛ ج ٢، قم: دارالقرآن الكريم، ١٤١٢ق.
٣٢. كلينى، محمدبن يعقوب؛ الكافى؛ ج ٤ و ٧ و ١٤ و ١٥، قم: دارالحديث للطباعة و النشر، ١٤٢٩ق.
٣٣. لنكرانى، محمد؛ تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة - الحدود؛ قم: مركز فقهى أئمه اطهار عليهم السلام، ١٤٢٢ق.
٣٤. مؤمن قمى، محمد؛ مبانى تحرير الوسيلة - كتاب الحدود؛ تهران: مؤسسه نشر و تنظيم آثار امام خمينى عليه السلام، [بى تا].
٣٥. مفيد، محمدبن محمد؛ الإختصاص؛ قم: المؤتمر العالمى لالفيه الشيخ المفيد، ١٤١٣ق، الف.
٣٦. —؛ الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد؛ ج ٢، قم: كنگره شيخ مفيد، ١٤١٣ق، ب.
٣٧. موسى خمينى، سيدروح الله؛ استفتائات؛ ج ٣، ج ١، دفتر انتشارات اسلامى، قم: ١٣٨١.
٣٨. موسى گلپايگانى، سيدمحمدرضا؛ مجمع المسائل؛ قم: دارالقرآن الكريم، ١٣٧٢.
٣٩. نجف آبادى، حسين على منتظرى؛ مبانى فقهى حكومت اسلامى؛ ج ٢، قم: مؤسسه كيهان، ١٤٠٩ق.
٤٠. نجفى (كاشف الغطا)؛ جعفر بن خضر؛ شرح الشيخ جعفر على قواعد العلامة ابن المطهر؛ [بى جا]: مؤسسه كاشف الغطا - الذخائر، ١٤١٠ق.

٤١. نجفی، محمدحسن؛ جواهرالکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ٤١، بیروت:
دارالاحیا التراث العربی، [بی تا].
٤٢. النووی، أبی زکریا یحیی الدین شرف؛ المجموع؛ ج ١٩، بیروت: دارالفکر،
١٣٧٨ق.